

# فهرست

پیش‌گفتار.....	۹
مقدمه.....	۱۱
<b>حجاب تعلق.....</b>	<b>۱۶</b>
تعلق به بدن.....	۱۶
آن سوی حجاب‌ها.....	۱۷
شعور حیوانات.....	۱۸
شبی در قبرستان.....	۱۸
تعلق به دنیا.....	۲۰
گناه و عقاب پنهان.....	۲۴
زهد و بی‌اعتقادی به دنیا.....	۲۴
رهایی از حجاب تعلق.....	۲۵
هدایت به دست اهل بیت.....	۲۶
امام حسین <small>علیه السلام</small> کشتی نجات.....	۲۷
بزرگواری امام حسین <small>علیه السلام</small> .....	۲۹
اسلام آوردن راهب مسیحی.....	۲۹
دستگیری از علامه طباطبایی.....	۳۰
<b>حجاب گناه.....</b>	<b>۳۱</b>
هدایت‌ناپذیری باطن ظلمانی.....	۳۱
حکایت لجاجت قوم ثمود.....	۳۱
باطن ظلمانی کوفیان.....	۳۲
جهنمیان و آرزوی بازگشت به دنیا.....	۳۲
باز هم با حق همراه نمی‌شوید!.....	۳۲

۳۶	.....	لقمه حرام
۳۸	.....	گناه کبیره زنا
۴۱	.....	گناه کبیره لواط
۴۲	.....	نور و ظلمت
۴۳	.....	ملاکاظم و نور قرآن
۴۵	.....	بوی بد گناه
۴۷	.....	<b>غفلت</b>
۴۷	.....	بیداری
۵۰	.....	<b>اراده</b>
۵۰	.....	عمل صالح، راه رسیدن به دیدار خداوند
۵۲	.....	معرفت ائمه، باطن عمل صالح
۵۲	.....	ایجاد عزم در خود، گام اول در توحید عبادت
۵۴	.....	یک شبه سلمان شدن!
۵۵	.....	از انجام واجبات و ترک محرمات تا ترک اولی
۵۶	.....	<b>تذکر</b>
۵۶	.....	گام دوم تذکر (یاد خدا)
۵۷	.....	در محضر خدا
۵۸	.....	صفای باطن
۶۰	.....	در محضر خدا و آسانی مصیبت
۶۱	.....	یاد خدا و تقوای الهی
۶۴	.....	علم حضوری و احاطه‌ای خداوند
۶۵	.....	علم حضوری خداوند
۶۶	.....	علم احاطه‌ای خداوند
۶۷	.....	<b>تفکر</b>
۶۷	.....	تفکر، گام سوم در توحید عبادت
۶۸	.....	موضوع فکر
۸۷	.....	<b>توبه</b>
۸۷	.....	توبه؛ قدمی برای جلو رفتن
۸۷	.....	توبه راهزن
۸۸	.....	نماز باران و توبه مرد گنهکار
۹۰	.....	<b>مربطه</b>
۹۰	.....	مربطه، راهی مطمئن برای رسیدن به صفای باطن
۹۴	.....	<b>جهاد با نفس</b>
۹۴	.....	رابطه روح با جسم
۹۷	.....	مالکیت بر هوای نفس

۹۸	بنی اسرائیل و هوای نفس
۹۸	مقام سلمان
۹۹	شکایت از هوای نفس
۱۰۱	قانون عمل به ضدّ
۱۰۲	مخالفت با نفس
۱۰۳	فرو خوردن خشم آیت الله کاشف الغطا
۱۰۴	<b>تخلیه باطن</b>
۱۰۸	تمرین برای هدایت فکر و تخلیه باطن
۱۱۰	<b>عبودیت</b>
۱۱۰	معبودهای سه گانه
۱۱۱	شرک
۱۱۱	مراتب توحید
۱۱۱	پیمان خدا
۱۱۲	اظهار ناتوانی
۱۱۵	اطاعت محض
۱۱۶	قیاس، ممنوع
۱۱۷	کفر شیطان
۱۱۸	حقیقت عبودیت
۱۲۰	بالاترین عبادات
۱۲۲	<b>خوف و رجا</b>
۱۲۲	برابری خوف و رجا در دل مؤمن
۱۲۳	پایین ترین حدّ خوف و رجا
۱۲۵	رابطه خوف و رجا با تلاش و عمل انسان
۱۲۷	حسن ظن به خداوند
۱۲۹	رحمت و مهربانی خدا و امید به آن
۱۳۱	محبت خدا به خلقش
۱۳۲	خوف از مکر شیطان، هوای نفس و گناه
۱۳۴	خوف از خدا
۱۳۵	خوف و رجا در مقامات بالا
۱۳۷	<b>برکات عبودیت</b>
۱۳۷	۱. لذت عبادت
۱۳۹	۲. وصال و قرب الهی
۱۴۴	۳. کسب اراده تکوینی
۱۴۸	۴. ربوبیت کنه عبودیت
۱۵۳	<b>معرفت</b>

۱۵۳	.....	معرفت خداوند
۱۵۶	.....	معرفت به خدا از طریق اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۵۷	.....	رابطه معرفت و عبادت
۱۶۰	.....	معرفت به رحمانیت و رحیمیت خداوند
۱۶۲	.....	معرفت، ایجادکننده خوف از خداوند
۱۶۳	.....	<b>اخلاص</b>
۱۶۳	.....	نیّت؛ روح عمل
۱۶۶	.....	حقیقت نیّت
۱۶۸	.....	نقش نیّت در ارزش اعمال
۱۷۲	.....	تشویق خداوند به اصلاح نیت‌ها
۱۸۳	.....	اخلاص در عمل
۱۸۵	.....	من اخلص الله
۱۸۹	.....	نشانه‌های کار برای خدا
۱۸۹	.....	نمونه‌هایی از اخلاص
۲۰۳	.....	<b>توکل به خدا</b>
۲۰۷	.....	مراتب توکل
۲۰۸	.....	<b>تسلیم و رضا</b>
۲۱۰	.....	تسلیم بر بلا، قبول حکمت الهی
۲۱۲	.....	پاداش رضایت
۲۱۴	.....	<b>محبت</b>
۲۱۴	.....	محبت و عبادت
۲۱۵	.....	پیش به سوی محبت
۲۱۷	.....	محبت حقیقی
۲۱۸	.....	دعای مجلسی اول در حقّ فرزندش
۲۲۰	.....	فطرت انسان، خداخواه است
۲۲۱	.....	حضرت سلیمان <small>علیه السلام</small> و گنجشک
۲۲۲	.....	ابراز محبت
۲۲۲	.....	در جستجوی امام زمان
۲۲۲	.....	ما شما را دوست داریم
۲۲۳	.....	عابد و حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۲۲۴	.....	مقام حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> و محبت به او
۲۲۵	.....	توسل و شفای بیمار
۲۲۶	.....	حب و بغض

## پیش‌گفتار

آنچه در مقابل شما خوانندگان عزیز قرار گرفته، سخنان استاد اخلاق، حضرت آیه‌الله حاج سید رحیم توکل در فاطمیه قم<sup>۱</sup> است. گزیده سخنان ایشان در ۶۱ جلسه، پس از ویرایش، تقدیم عموم مردم، به ویژه دانش آموزان و دانشجویان و طلاب، می‌گردد. محور بحث این جلسات، «مسیر رسیدن به حقیقت بندگی» است. استاد، مباحث اصلی و مهم اخلاق اسلامی را با حکایت‌های شیرین قرآنی، روایی و تاریخی به تشنگان معارف اسلامی ارائه می‌دهد.

چند دهه تدریس مطالب اعتقادی، اخلاقی و عرفانی در حوزه علمیه، دانشگاه، رادیو معارف، مسجدها و حسینیه‌های شهرها و خارج از کشور و نشست و برخاست با جوانان و دانشجویان، موجب گردیده که استاد توکل با اشراف و تسلط کافی بر مباحث دینی از یک طرف و شناخت مخاطبان و مسائل مورد نیاز جامعه از سوی دیگر، بتواند مباحث را دسته‌بندی شده، مستدل و فشرده، در جان مخاطبان بنشانند. در این جا بر خود لازم می‌دانیم از استاد توکل تشکر کنیم و از خداوند برای ایشان و همه عالمان شیعی که مخلصانه در راه ترویج احکام و عقاید مذهب تشیع تلاش می‌کنند، توفیق بیشتر را خواستاریم.

۱. فاطمیه، بعد از میدان پلیس قم، خیابان شهید دل‌آذر، کوچه ۱۴، جنب قالیشویی مدرن، واقع شده است. سال‌هاست استاد توکل علاوه بر ماه محرم، چهارشنبه‌ها در فاطمیه به بیان مباحث اخلاقی می‌پردازد. برای آشنایی با فعالیت‌های فاطمیه، با شماره تلفن ۰۹۱۲۲۵۷۳۹۳۵ تماس بگیرید.

همچنین از همه عزیزانی که تلاش آنان به ارائه این کتاب منجر شد، به ویژه حاج آقا ابوالفضل رهبری، مدیر و مؤسس فعال و مخلص فاطمیه، قدردانی می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم این اقدام را به فضل و کرم خود بپذیرد و ذخیره آخرت آنان قرار دهد.

مدیر انتشارات بهار دل‌ها

## مقدمه

حضرت علی علیه السلام فرمود:

قلبی که به خدا علاقه داشته باشد، دوست دارد برای خدا مشقات را تحمل کند. دلی که با ذکر خدا کار ندارد و مشغول لهو و لعب است و آنسی با خدا ندارد، دنبال راحتی است، دنبال آسایش است.

انسان‌ها دو بُعد دارند: ملکوتی و مَلکی. بُعد ملکوتی، عقل و جنبه روحانی و معنوی ماست. بُعد مَلکی، غرائز و شهوات ماست. این دو بُعد، تمایلات و تکاملشان در مقابل هم است. اگر عملی برای یکی لذت داشته باشد، برای دیگری درد دارد و بالعکس. اگر بناست انسان به لذت‌های روحانی دست پیدا کند، باید درد و سختی را تحمل کند. یکی از لذت‌های معنوی، پله‌های صعود الی الله، بیداری در دل شب، نماز شب و مناجات با خدا است. اگر بخواهید به این لذت دست پیدا کنید، باید از خواب خوش بیدار شوید و رختخواب گرم و نرم را کنار بگذارید، وضو بگیرید و به نماز بایستید. بدن، خواب را می‌طلبد؛ ولی اگر بناست به آن لذت معنوی دست پیدا کنی، باید سختی را تحمل کنی.

در اوایل کار، بدن یا همان جنبه مَلکی و ناسوتی در برابر خواست تو مقاومت می‌کند و می‌گوید: حالا بخواب، امشب نماز نخوان، شب‌های بعد می‌خوانی. مگر شیطان هم در این جا ظریف است. مثلاً شمانیم ساعت قبل از اذان صبح از خواب بلند

شدی، می‌گوید: حالا پنج دقیقه بخواب، بعداً بلند شو. حالا دراز بکش. بعداً بلند شو! دراز کشیدن همان و دو ساعت خوابیدن همان! اگر در برابر این تمایلات مقاومت کردی و تسلیم نشدی، نفس می‌بیند که مخالفت مؤثر نیست، دیگر مخالفت نمی‌کند. اگر این مقاومت ادامه پیدا کرد، نفس دست از مخالفت می‌کشد و از تو تبعیت می‌کند. اگر انسان از این مرحله گذشت، نفس علاوه بر تبعیت، لذت هم می‌برد. انسان پله پله بالا می‌آید و به جایی می‌رسد که بدن هم مثل روح لذت می‌برد؛ بعد ملکی هم مثل بُعد ملکوتی لذت می‌برد. پیغمبر اکرم ﷺ برای تبلیغ دین اسلام از مردم ناسزا می‌شنید. به آن حضرت می‌گفتند: تو ساحری، مجنونی.<sup>۱</sup> بارها به آن حضرت توهین کردند. پیغمبر از تبلیغ برمی‌گشت، می‌فرمود:

«أَرِحْنَا بِلَالًا!؟ بِلَالٍ رَاحِمًا كُنْ!» بلال اذان می‌گفت و پیامبر ﷺ به نماز می‌ایستاد. پیغمبر خستگی را در نماز از تنش بیرون می‌کرد. آن قدر بدن مبارک پیغمبر از نماز لذت می‌برد که سختی تبلیغ، در نماز از بدن پیغمبر بیرون می‌رفت. چطور ما خستگی سفر را با کمی خواب از خود دور می‌کنیم، پیغمبر همین کار را در نماز انجام می‌داد. قرآن درباره اهل ایمان می‌گوید:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾<sup>۳</sup>

بدن‌هایشان را از رختخواب بیرون می‌آورند و رختخواب را ترک می‌کنند. در دل شب، خدا را می‌خوانند؛ گاهی با خوف از جهنم، گاهی به طمع بهشت، و از آنچه که به آنان ارزانی کردیم، انفاق می‌کنند.

بلند شدن از خواب برای نماز شب، لذت دارد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «دلّت را جایگاه محبت خدا قرار بده»؛ آن محبتی که اگر جرّقه‌ای از آن به دل انسان راه پیدا کرد، انسان حاضر نیست تمام لذات دنیا را به یک لحظه آن جرّقه عوض کند! اگر این مقام برایت سنگین است و آن را درک نمی‌کنی، لا اقل خود را از کرامت‌های خداوند محروم نکن. به عنوان مثال، اگر نتوانستی از مقربان الهی شوی، لا اقل از اصحاب

۲. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۳.

۱. سوره حجر، آیه ۶.

۳. سوره سجده، آیه ۱۶.



یمین باش؛ در صف اصحاب شمال نباش که کارت خیلی خطرناک می‌شود. در روایت آمده است: پیغمبر اکرم ﷺ و عمار یا مقداد، هر کاری سخت‌تر بود آن را انتخاب می‌کردند. این کار، کوباندن بُعد مُلکی و مهار کردن اوست تا بُعد ملکوتی بتواند خودش را بالا بکشد. از امام رضا علیه السلام سؤال شد: آقا جان! جانم فدای شما! دلم می‌خواهد بدانم که من نزد شما چگونه‌ام؛ نزد شما چه مقامی دارم: اَشْتَهِي أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ أَمَّا عِنْدَكَ؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: «أَنْظُرُ كَيْفَ أَنَا عِنْدَكَ<sup>۱</sup> ببین من نزد تو چگونه‌ام!» یعنی چه؟ یعنی ببین من در دید تو چقدر محترمم، به همان حدّ تو در دید من محترم می‌کنم. کنار مزار «میثم تمار» تابلویی نصب است که بر روی آن سؤال حضرت علی علیه السلام از میثم تمار نوشته شده است. حضرت علی علیه السلام از میثم پرسید: میثم، اگر تو را بگیرند و از تو بخواهند که نسبت به من ابراز بی‌زاری کنی، تو چه کار می‌کنی؟ میثم گفت: هر بلایی بر سرم بیاورند، باز هم از تو ابراز برائت نخواهم کرد! حضرت علی علیه السلام فرمود: من در دید شیعیانم آن طور هستم که اگر بینی آنان را بکوبند و خُرد کنند، در دلشان نسبت به من ابراز برائت نمی‌کنند! میثم را زدند، دست و پایش را قطع کردند. بالای دار بردند. زبانش را بریدند، تا جان در بدن داشت از علی علیه السلام دفاع کرد!<sup>۲</sup> وقتی حضرت علی علیه السلام در دید میثم این‌طور است که میثم حاضر است همه چیزش را برای علی علیه السلام بدهد. عکس آن نیز صادق است و میثم نیز در دید حضرت علی علیه السلام مقام بسیار بالایی دارد. وقتی خواستند میثم را به شهادت برسانند، گفت: «ای مردم! چهار سال نوکری علی علیه السلام را کردم. علی علیه السلام در این چهار سال، علم گذشته، علم حال و علم آینده را به من یاد داد.»

حضرت علی علیه السلام فرمود:

مَنْ ارَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَعْلَمَ كَيْفَ مَنَزِلَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ، فَلْيَظُرْ كَيْفَ مَنَزِلَةُ اللَّهِ مِنْهُ عِنْدَ الذُّنُوبِ  
كَذَلِكَ مَنَزِلَتُهُ<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۵۴.

۲. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۳۲۳.

۳. همان، ج ۱۰، ص ۹۴؛ خصال، ج ۲، ص ۶۱۶.

هر کسی از شما بخواهد بداند که در دید خدا چقدر اعتبار دارد، چقدر منزلت دارد، خدا چقدر خاطرش را می‌خواهد، نگاه کند که اگر شرایط انجام گناهی به‌وجود آمد، به احترام خدا تا کجا حاضر است که بر گناه صبر کند.

نیز فرمود:

به همان مقدار که حاضری برای رضای خدا، گناه را ترک کنی و به احترام خدا از جلوه‌های دنیا بگذری، به همان مقدار هم تو در دید خدا محترمی و آبرو داری.

نیز فرمود:

فَأَنْ كُلُّ مَنْ خُيِّرَ لَهُ أَمْرَانِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَ أَمْرُ الْآخِرَةِ فَاخْتَارَ أَمْرَ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا فَذَلِكَ الَّذِي يُحِبُّ اللَّهُ وَ مَنْ اخْتَارَ أَمْرَ الدُّنْيَا فَذَلِكَ الَّذِي لَا مَنْزِلَةَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ<sup>۱</sup>

اگر برای فردی دو کار پیش بیاید: کار دنیا و کار آخرت، اگر کار آخرت را بر دنیا مقدم داشت، این همان فردی است که خدا را دوست دارد؛ بالطبع خدا هم او را دوست دارد. اگر فردی بین این دو کار، کار دنیا را پذیرفت، بداند که خدا در دیدش اعتباری ندارد؛ پس او نیز در دید خدا اعتباری نخواهد داشت.

در روایت آمده است:

الْقَلْبُ حَرَمٌ اللَّهُ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ<sup>۲</sup>

قلب شما، حرم الهی است؛ در این حرم، غیر از خدا را داخل نکن.

اگر ما در خانه دلمان اغیار را داخل کردیم؛ یا با ریا، شرک و کفر، به دستور خدا عمل نکردیم و به امانت الهی خائن شدیم، بالطبع جزای خائنان هم شامل حال ما می‌شود. اگر به «فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ» عمل کردیم و فقط صاحبخانه به این دل راه پیدا کرد، آن وقت است که ما «امین» می‌شویم و با ما مانند اهل امانت معامله می‌کنند.

## غذای روح

غذای روح چیست که اگر غذای خوبی باشد، باعث تقویت روح می‌شود و اگر غذای بد باشد، ضعف در دل ایجاد می‌کند؟ از بررسی آیات و روایات می‌فهمیم که غذای روح دو چیز است:

۱۴

۲. همان.

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۵.

۱. اعتقادات: آنچه که انسان به عنوان اعتقادات به آن باور دارد، غذای روح است. اگر اعتقادات درست بود، نورانیت در دل ایجاد می‌کند. اگر غذای روح فاسد بود، ظلمت در دل ایجاد می‌کند. افراد گناهکار و افرادی که در وادی دین نرفته‌اند، از نظر روحی بسیار ضعیف هستند. افراد اهل معرفت از نظر روحی بسیار قوی‌اند که اگر اینها با خودشان کار کنند، به صراحت روایات، در این عالم تغییر ایجاد می‌کنند و با یک اراده، عالم را دگرگون می‌کنند.

۲. اعمال: اعمال را دست، چشم، زبان، گوش و پا انجام می‌دهند؛ اما در ورای این اعضا، روح قرار دارد. متکلم، روح است و زبان، وسیله تکلم است؛ بیننده، روح است و چشم، وسیله دیدن است؛ شنونده، روح است و گوش، وسیله شنیدن است. اعضا کارها را انجام می‌دهند اما انجام دهنده واقعی کار، روح است. بنابراین، اگر اعمال مثبتی از اعضا ظاهر شود، روح نورانیت می‌گیرد و اگر اعمال منفی از اعضا ظاهر شود، روح ظلمت می‌گیرد؛ زبان، غیبت می‌کند، روح ظلمانی می‌شود؛ زبان، قرآن قرائت می‌کند، روح نورانی می‌شود.

## حجاب تعلق

### تعلق به بدن

عالم دنیا، عالم ماده است و ابزار روح ما در این عالم ماده، همین بدن مادی است. ما با این بدن مادی کارهای خود را انجام می‌دهیم. بدین ترتیب، روح را به این بدن توجه دادند. توجه روح، سبب حجاب می‌شود. اگر قرار است از بعضی معلول‌ها رها شویم، باید علت‌های آنها را بیابیم. مادامی که علت باقی است، معلول هم باقی است. علت توجه به تعلقات دنیوی، بدن و شهوات است. اگر می‌خواهیم از حجاب تعلقات و حجاب گناه بیرون بیابیم، باید ابتدا علت‌یابی کنیم و آن را کنار بزنیم؛ البته انبیا و ائمه علیهم‌السلام مطلقاً حجاب ندارند. ائمه اطهار علیهم‌السلام از مادر متولد شدند، صورت را به سمت آسمان گرفتند و شهادتین را جاری کردند. امام زمان علیه‌السلام وقتی به دنیا پای نهاد، شهادتین را جاری کرد و از خداوند خواست ظهورش را نزدیک گردانند. حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام در رحم مادر با مادرش سخن می‌گفت و آن‌گاه که خدیجه کبری علیها‌السلام در نماز شک می‌کرد، از درون رحم او را راهنمایی می‌کرد. این حجاب که مورد بحث است، برای افراد عادی است، نه برای ائمه اطهار علیهم‌السلام که در عالم ملکوت، سلطان و حاکم هستند.

۱۶

ما در ابتدای تولد به گناهی آلوده نشده بودیم. برای ما واجب و حرامی نبود تا ترک و ارتکاب آن سبب حجاب شود. پس، چرا وقتی که ما مکلف نبودیم، در همان

زمان نیز محجوب بودیم و جز عالم ظاهر نمی دیدیم؟ در پاسخ باید گفت: علت این است که ما در کودکی نیز حجاب تعلقات داشتیم. افرادی توانستند از حجاب تعلقات بیرون آیند و به این عالم با نگاهی دیگر بنگرند.

### آن سوی حجابها

قرآن می فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»<sup>۱</sup>، هیچ چیزی در این عالم نیست؛ مگر این که خدا را تسبیح می کند.

یکی از دوستان ما از علامه طباطبایی پرسید: ما شنیده ایم در و دیوار تسبیح می گویند و شما صدای تسبیح آنها را می شنوید؛ آیا این مطلب درست است؟ علامه فرمود: گاهی در دل شب، آن قدر صدای تسبیح بلند است که من نمی توانم بخوابم!

در و دیوار از جمادات هستند. این دست، گوشت، پوست و استخوان ما نیز از جمادات هستند و چون به صراحت آیات قرآن، مُسَبِّح هستند، پس شعور هم دارند؛ چون تسبیح، فرع بر شعور است. تمام عالم، مُسَبِّح خدا هستند. بنابراین، عالم، ذی شعور است. همین دست ما که به ظاهر چیزی نیست، چون ذی شعور است، در قیامت شهادت می دهد: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۲</sup>. خدا می فرماید: در قیامت به دهانها مهر می زنیم و «وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ»، دستها و پاها به سخن درمی آید. دستها و پاها می گویند که چه کرده اند و کجا رفته اند. در این هنگام، چون انسان گنهکار می بیند که همه اعضای بدن او بر گناهان او شهادت دادند، خطاب به اعضا می گوید: «لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا»<sup>۳</sup>؛ ای دست، پا، زبان و چشم! چرا علیه من شهادت دادی؟ اینها دوباره به سخن می آیند و می گویند: «أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»؛ «همه چیز را به سخن درمی آورد، ما را نیز به سخن درآورده است». شهادت از ذی شعور برمی آید، نه از بی شعور. پس همه اعضای بدن شعور دارند.

۲. سوره یس، آیه ۶۵.

۱. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۳. سوره فصلت، آیه ۲۱.

## شعور حیوانات

پیغمبر اکرم ﷺ با یکی از اصحاب خود در بیابان در حال حرکت بود که ناگهان گوسفندی که در حال چرا بود، با وحشت به سویی فرار کرد. اصحاب گفت: یا رسول الله! این گوسفند می چرید، چرا یک مرتبه با شدت فرار کرد؟ نه کسی آمد و نه صدایی بلند شد، چه شد؟ پیامبر ﷺ فرمود: در این اطراف قبری است که صاحب آن در حال عذاب بود! ناله صاحبان قبر را جن و انس نمی شنوند؛ اما حیوانات گاهی می شنوند.

## شبی در قبرستان

آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی<sup>۱</sup> از علمای اصفهان است که در نجف سکونت داشت. خداوند به این بزرگوار عنایت هایی کرده بود. ایشان می فرمود: «من شب های جمعه برای برنامه تهجدی به قبرستان می رفتم. در آنجا یک مقبره خالی پیدا می کردم و به تهجد می پرداختم. یک بار دیدم که جنازه ای را آوردند و در مقبره گذاشتند. چون نزدیک غروب بود، قرار شد فردا بیایند و در روز، آن جنازه را دفن کنند. در آن مقبره، من ماندم و آن جنازه و یک قاری قرآن که بنا بود تا صبح برای آن جنازه، قرآن بخواند. پس از اقامه نماز مغرب، سفره ای را پهن کردم تا شام مختصری بخوریم. در حال شام خوردن بودم که صدای عجیبی بلند شد. آن چنان آن صدا وحشت زا بود که دست از غذا خوردن کشیدم و با وحشت سر را بالا آوردم. دیدم سقف مقبره کنار رفت. ملائکه پایین آمدند و به جان این مرده در داخل تابوت افتادند و او را عذاب دادند. از وحشت زبان من بند آمده بود. خواسته هر چه می بینم بگویم؛ اما نمی توانستم صحبت کنم. با اشاره دست به قاری قرآن گفتم به سقف نگاه کن. او نگاه کرد و گفت: چیه؟ متوجه شدم او چیزی نمی بیند، فقط من می بینم. دیگر نمی توانستم این وضعیت را تحمل کنم. خود را بیرون از مقبره کشیدم و به هر زحمتی بود تا منزل رفتم و دو ماه در بستر بیماری افتادم.

ناله ها بلند است. اگر جن و انس نمی شنوند، برخی افراد می شنوند. تسبیح عالم

بلند است؛ اگر ما نمی شنویم، برخی افراد می شنوند. بنابراین، بهتر است نگوئیم آرامستان یا آرامگاه؛ بلکه بگویم قبرستان یا گورستان. قبرستان، آرامگاه و آرامستان نیست؛ آشوب گاه عظیم است! چون ما نمی شنویم، آرام است و وقتی نمی شنویم و نمی بینیم، تمام عالم برای ما آرام است. عبادت، راه خروج از حجاب است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۱</sup>. برای ما عبودیت را قرار دادند تا در سایه آن از این حجاب بیرون آییم؛ اما صد افسوس، به جای این که از آن حجاب رها شویم، به دنبال حجاب رفتیم و با گناه، این جان محجوب در ظلمتکده حجاب را محجوب تر و ظلمانی تر کردیم. در ابتدا یک حجاب داشتیم، اما ثمره سال های عمر ما حجاب های دیگر شد. نمی شنیدیم، ناشنواتر شدیم؛ نمی دیدیم، نابیناتر شدیم و مسیر را اشتباه رفتیم. کسی که می خواهد از قم به تهران برود، نمی تواند از جاده کاشان به مقصد برسد. سال های بسیاری بر ما گذشت و رسیدیم به این جا که هیچ از عالم نفهمیدیم. این یعنی که راه را اشتباه آمده ایم. یعنی آن عبودیتی را که لازم بود تا با آن پرده ها را کنار بزنیم، کسب نکردیم. نماز خواندیم؛ اما چگونه خواندیم؟! نماز کدام یک از ما مصداق «معراج المؤمن» بود؟ نماز خواندیم؛ اما کدام نماز ما «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ»<sup>۲</sup> و «الصَّلَاةُ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»<sup>۳</sup> بود؟ ما فقط صورت نماز را ادا کردیم، نه حقیقت آن را. خداوند فرمود: «الصَّوْمُ لِي»<sup>۴</sup> روزه برای من است. اگر در تمام روایات بگردید، شاید این تعبیر را نیابید. خداوند فرمود: «الصَّوْمُ لِي» «وَأَجْزَى بِهِ»، یعنی، آن قدر روزه مهم است که مزد روزه را به دست ملائکه نمی دهیم؛ بلکه خودم مزد آن را می دهم. اگر روایت را «وَأَنَا أَجْزَى بِهِ» بخوانیم، به این معنا است که من خودم را پاداش روزه قرار می دهم؛ یعنی به جای این که بهشت به تو بدهم، صاحب بهشت را به تو می دهم؛ به جای این که ملکوت به تو بدهم، مالک ملکوت را به تو می دهم. در سوره الانسان یا الدهر آمده است: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مَرْنًا كَأَنَّهُمْ يَسْرَبُونَ»<sup>۵</sup>؛ نیکان از جامی که طعم عجیبی دارد، می نوشند؛ یعنی نیکان دست خود دراز می کنند و کاسه را

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵.

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۶۳.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۲۶۵.

۴. سوره انسان، آیه ۵.

می گیرند. چند آیه بعد می فرماید: ملائکه می آیند و به دست او جام می دهند و به او می گویند: تو دست خود را دراز نکن، ما جام را کنار لب تو می آوریم و تو نوش جان کن! خدا در آیات بعدی نیز می فرماید: ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾؛<sup>۱</sup> یعنی خداوند، ساقی می شود. این مراتب با یکدیگر بسیار فرق می کند. قرار بود تا ما به این مقامات برسیم. آیا ما به این جا رسیده ایم؟ آیا پرده ها از دیده های ما کنار رفته است؟ آیا نادیدنی ها دیدنی شده است؟ آیا صورت عالم را می شنویم؟ آیا ملکوت عالم را ما می بینیم؟ حقیقت این است که ما راه را اشتباه آمده ایم و آن راهی را که باید می رفتیم، نرفتیم.

### تعلق به دنیا

اگر محبت دنیا در دل وارد شود، محبت خدا از این دل بیرون می رود. امام علی علیه السلام می فرماید: «اگر دنیا در دیدگان شما بزرگ جلوه دهد، سه نکبت شما را فرا خواهد گرفت. نکبت اول این است:

۱. «اثرها علی الله»؛<sup>۲</sup> انسان، دنیا را بر خدا مقدم می دارد.

اگر عقل بین دنیا و آخرت قرار گرفت، انسان یا باید دنیا را بگیرد و آخرت را رها کند، یا دنبال آخرت برود و دنیا را رها کند. انسانی که دنیا را انتخاب کرده، به آخرت و خدا پشت کرده است. دل انسان، ظرف محدودی است؛ اگر در این دل، دنیا آمد. خدا بیرون می رود. چطور اگر انسان به نور توجه کرد، به ظلمت اعتنا ندارد، و اگر به ظلمت توجه کرد، به نور اعتنا ندارد. اگر در دیده های انسان، دنیا بزرگ شد، آنچه می بینید، دنیاست و اصلاً خدا را نمی بیند تا بخواهد خدا را بر دنیا مقدم بدارد و در نتیجه، به دنبال دنیا می رود و از خدا دور می شود. اگر انسان از خدا ترسید، از هیچ چیز نمی هراسد؛ ولی اگر از غیر خدا ترسید، از همه چیز می هراسد. امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ خَافَ اللَّهَ، أَمَنَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ<sup>۳</sup>

هر که از خدا ترسید، خدا او را از همه چیز در امان نگه می دارد.

۲. غررالحکم، ص ۱۴۲، ح ۲۵/۱۴.

۱. همان، آیه ۲۱.

۳. غررالحکم، ص ۱۹۱.



اگر خوفی از خدا وجود دارد، برای این نیست که انسان بترسد و حقش ضایع شود یا عقابی را که مستحقش نیست بر او مترتب شود. اگر خوفی هست، از عملکرد بد انسان است. اگر انسان از خدا ترسید، خداوند از هر چیزی به او امان خواهد داد؛ یعنی از هیچ چیزی نمی‌هراسد. اگر عظمت خدا دل را پر کرد، انسان از چیزی نمی‌هراسد و امنیت پیدا می‌کند؛ زیرا خدا مقلب القلوب است. او دل‌ها را می‌گرداند و او این دل را در برابر همه چیز محکم می‌کند. خدا می‌فرماید: «ان تَنْصُرُوا اللَّهَ»؛ اگر شما خدا را یاری کردید، «يَنْصُرْكُمْ»؛ خدا هم شما را یاری می‌کند. «يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»؛ و قدم‌هایتان را محکم می‌سازد. این قدم‌های محکم، یعنی هر جذر و مدی جلو بیاید، شما نمی‌ترسید. در جنگ تحمیلی، دشمن با آن امکانات عجیب به میدان آمد. بسیجی‌های زیر ۲۰ سال غوغایی در جبهه‌ها به پا کردند؛ این همان «يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» است. در روایت آمده است: «من خاف الناس»؛ اگر انسان خدا را ندید و «از مردم ترسید»، «اخافه الله سبحانه من كل شي»؛ خداوند این دل را آن طور می‌لرزاند که از هر کسی بلرزد و از هر چیزی بترسد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «يا مُعَلِّ اعْزِزْ بِاللَّهِ يُعْزِزْكَ»؛ «ای معلا!؟ کاری کن که پیش خدا عزیز بشوی تا خدا تو را عزیزت کند.» عزت را در خانه خدا پیدا کن. اگر این کار را کردی، خداوند عزیزت می‌کند. دنبال مردم نرو که عزت را از آنان بگیری. دنبال غیر خدا نرو تا بخواهی به وسیله غیر خدا عزیز بشوی. فرمود: «يا مَعْلَى خَفِ اللَّهُ يَخْفَ مِنْكَ كُلُّ شَيْءٍ»؛<sup>۱</sup> «ای معلا! از خدا بترس، آن‌گاه همه از تو می‌ترسند.» آن‌گاه نزد همه بزرگ و محترم جلوه می‌کنی و همه از تو حساب می‌برند. زمانی که امام خمینی علیه السلام وارد می‌شد، تمام حاضران منظم و مؤدب و درست می‌نشستند. کسی از امام خمینی خوف نداشت. ابهت امام خمینی در دل‌ها کاری می‌کرد که همه خودشان را جمع و جور می‌کردند؛ این همان عزت الهی است. اگر انسان نزد خدا عزیز شد، خداوند به او ابهتی می‌دهد که همه از او حساب ببرند. اگر دنیا در چشم انسان، عظیم آمد، «أثرها على الله» دنیا را بر خدا مقدم می‌دارد. این یک نکبت است.

۲. نکبت دوم: «فَانْقَطِعْ إِلَيْهَا». این نکبت بسیار بزرگ است. نکبت این است که انسان دنیا را همه کاره ببیند. «انقطاع الی الله» یعنی انسان به مرحله‌ای برسد که «لا مؤثر فی الوجود الا الله»؛ در این عالم، موجودی را جز خدا مؤثر نداند. اگر بناست جنبنده‌ای از جایش بجنبید، باید خدا اراده کند. این انقطاع الی الله است. انقطاع الی الدنیا یعنی انسان همه چیز را دنیا می‌بیند؛ خیال می‌کند اگر ثروت دارد، همه کاره عالم است و پول عزت می‌آورد. پول راحتی می‌آورد، پول خوشبختی می‌آورد؛ همه چیز را در پول می‌بیند. در این صورت، خداوند آن قدر مهلت می‌دهد تا انسان در این وادی جلو برود و در آخر کار، پیچ و مهره او را شل می‌کند! اگر پیچ مهره مغز شل بشود، انسان از جنون سردرمی‌آورد. نخاع شل بشود، انسان از فلج شدن سردرمی‌آورد. در زمان حکومت سابق، فردی در اطراف اصفهان بود که آن قدر پول داشت که اسم او را بانک گذاشتند. استاندار، فرماندار و شهردار را برای شام دعوت کرد. همه نشستند تا صاحب سفره ابتدا دست به غذا ببرد و سپس همه مشغول غذا خوردن شوند. یک کاسه شیر برایش آوردند. گفت: من بیماری‌ای دارم که تنها غذایم شیر الاغ است! میلیاردها پول به کارش آمد؟! خدا پیچ و مهره او را شل کرد. مگر ثروت شاه معدوم را ندیدید؟! آن ثروت عجیب را داشت اما با چه نکبت و ذلتی مُرد! شاه حسین اردنی به سرطان غدد لنفاوی مبتلا شدند که این بیماری اصلاً درمان ندارد. کار به آن جا رسید که شاه با ۳۵۰ میلیارد دلار پول، التماس می‌کرد که مرا بکشید تا این قدر درد نکشم. اگر «انقطاع الی الدنیا» دست داد، انسان همه چیز را دنیا می‌بیند. وقتی همه چیز دنیا باشد، خدا هم عاقبت توی سرش می‌زند.

۳. نکبت سوم: «وَصَارَ عَبْدًا لَهَا»<sup>۱</sup> «انسان بنده و اسیر و ذلیل دنیا می‌شود».

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى الدُّنْيَا إِخْدَمِي مِنْ خَدَمَنِي وَأَتَعِبِي مِنْ خَدَمِكَ<sup>۲</sup>

ای دنیا، هر که به من خدمت کرد، تو هم به او خدمت کن و هر که به تو خدمت کرد،

او را خسته کن و به نکبت و زحمت بینداز.

در روایت آمده است: خدا وقتی دنیا را خلق کرد، به دنیا فرمان داد: ای دنیا، از من خدا اطاعت کن. دنیا هم اطاعت کرد. بعد به دنیا فرمود: هر که تو را می‌خواهد، با او مخالفت کن. هر که با تو مخالفت کند، تو به او خدمت کن. دنیا بر این عهد خدا باقی است. «صار عبداً لها» یعنی انسان بنده دنیا شد. دنیا این عبد بدبخت را به نکبت می‌اندازد.

بعد از این مقدمات، به اصل موضوع که لذت عبادت است می‌پردازیم. امام علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرماید:

اگر لذت عبادت را می‌خواهی که شبی را با رکوع و شبی را با سجود بگذرانی، هوای نفس را از این دل بیرون بریز. دل که درست شد، نور هم به این دل می‌آید.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

أَنَّهُ كَمَا يَنْظُرُ الْمَرِيضُ إِلَى طَيِّبِ الطَّعَامِ فَلَا يَلْتَذُّهُ مَعَ مَا يَجِدُهُ مِنْ شِدَّةِ الْوَجَعِ كَذَلِكَ صَاحِبُ الدُّنْيَا لَا يَلْتَذُّ بِالْعِبَادَةِ وَلَا يَجِدُ حَلَاوَتَهَا مَعَ مَا يَجِدُ مِنْ حُبِّ الْمَالِ<sup>۱</sup>

همان‌طور که مریض از غذای خوب لذت نمی‌برد، رفیق دنیا از عبادت لذت نمی‌برد و شیرینی عبادت را نمی‌چشد.

باغبان، علف‌های هرز را فوری قیچی می‌کند. از او می‌پرسیم: چرا قیچی می‌کنی؟ می‌گوید: علف‌های هرز، قدرت زمین را به خود می‌گیرد و نمی‌گذارد گیاه رشد کند. گاهی باغبان علف‌های هرز را نمی‌چیند، بلکه آنها را از ریشه می‌کند. از او می‌پرسیم: چرا این کار را می‌کنی؟ می‌گوید: اگر علف‌های هرزه را قیچی کنم، دوباره علف سبز می‌شود. اگر ریشه بماند، علف هرز کم‌کم رشد می‌کند و از گیاه هم بالاتر می‌آید، اوج می‌گیرد، گیاه را می‌پوشاند و آن را زرد و زار و نحیف می‌سازد.

حضرت مسیح علیه السلام فرمود:

مَنْ لَا يُنْقَى مِنْ زَرْعِ الْحَشِيشِ يَكْثُرُ فِيهِ حَتَّى يَغْمُرَهُ قَيْفَسِدَهٗ<sup>۲</sup>

اگر انسان علف‌های هرز را از کشت و زرعش بیرون نکند، علف‌های هرز زیاد می‌شود تا این‌که مزرعه را خراب می‌کند.

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۰۹ و تحف العقول، ص ۵۰۷.

۲. تحف العقول، ص ۵۰۹.

و كَذَلِكَ مَنْ لَا يُخْرَجُ مِنْ قَلْبِهِ حُبَّ الدُّنْيَا يَعْزُرُهُ حَتَّى لَا يَجِدَ لِحُبِّ الْآخِرَةِ طَعْمًا<sup>۱</sup>  
 همین‌طور، اگر فردی دوستی دنیا را از دلش بیرون نکند، دوستی دنیا، دل او را  
 فرامی‌گیرد تا این‌که اصلاً شوقی به آخرت ندارد.  
 حضرت داوود پیغمبر ﷺ می‌گوید: خداوند فرمود:  
 مَا لِأَوْلِيَائِي وَ الْهَمَّ بِالْدُّنْيَا إِنَّ الْهَمَّ بِالْدُّنْيَا يَذْهَبُ حَالَوَةَ مَنَاجَاتِي<sup>۲</sup>  
 دوستان من چرا به دنیا اهمیت بدهند؟! اهمیت به دنیا، لذت مناجات مرا از دل  
 بیرون می‌برد.

### گناه و عقاب پنهان

حضرت موسی ﷺ در راه کوه طور با مردی روبه‌رو شد. او به حضرت موسی ﷺ گفت:  
 از خدا پرس چرا هر گناهی که دلم بخواهد می‌کنم، ولی عقاب نمی‌کنی؟! موسی به  
 کوه طور رفت و با خدا مناجات کرد ولی این سؤال را نپرسید. خدا به او فرمود: چرا  
 سؤال بنده‌ام را نپرسیدی؟! موسی ﷺ گفت: خدایا! شما که از همه چیز مطلع هستید،  
 من حیا کردم سؤال او را پرسم. خدا فرمود: به این بنده ما بگو: عذابش کردم، خودش  
 خبر ندارد! اولین عقابم این است که لذت مناجات را نمی‌چشد.

در حدیث قدسی آمده است: خداوند فرمود:

يَا بَنَ آدَمَ! يَقْدِرُ مَا يَمِيلُ قَلْبُكَ إِلَى الدُّنْيَا أُخْرِجُ مَحَبَّتِي مِنْ قَلْبِكَ فَإِنِّي لَا أَجْتَمِعُ حَبِي  
 وَ حُبَّ الدُّنْيَا فِي قَلْبٍ وَاحِدٍ أَبَدًا<sup>۳</sup>

ای فرزند آدم، به آن مقدار که به دنیا تمایل پیدا کردی، محبتم را از دلت بیرون  
 می‌آورم. من محبت خودم و محبت دنیا را در یک دل جمع نمی‌کنم.

### زهد و بی‌اعتقادی به دنیا

جبرئیل دوبار با شکل اصلی نزد پیغمبر اکرم ﷺ ظاهر شد و در سایر موارد، اکثراً  
 به شکل فردی به نام «دحیه کلبی» (از تاجران مکه) ظاهر می‌شد. ابوذر دید مردی با  
 پیغمبر اکرم ﷺ مشغول سخن گفتن است، کمی دورتر ایستاد تا سخنان آنان تمام شود.

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۱۳.

۲. همان، ج ۷۹، ص ۱۴۳.

۳. حدیث شریف قدسی: نقلها امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام من لسان موسی بن عمران در السورة الثلاثون.

جبرئیل به پیغمبر اکرم گفت: یا رسول الله، اگر ابوذر به ما سلام می کرد، ما هم جوابش را می دادیم! پیامبر ﷺ فرمود: ابوذر را می شناسی؟ گفت: یا رسول الله! ابوذر در آسمان ها و ملکوت معروف تر است تا روی زمین. پیامبر ﷺ فرمود: چرا در آسمان ها معروف شده است؟ پیغمبر اکرم ﷺ می داند اما می خواهد این حرف ها بیان شود تا ما هم بدانیم. جبرئیل پاسخ داد: زیرا به دنیا بی اعتناست و به خاطر همین زهد و بی اعتنایی اش به این دنیای فانی، در ملکوت آسمان ها مشهور شده است.

در روایت آمده است: بهشت، مشتاق ابوذر است.<sup>۱</sup>

### رهایی از حجاب تعلق

ما باید با اعمال خود در خود نورانیت ایجاد کنیم. اگر در ما آن نورانیت را دیدند، به مقدار آن نورانیت، باب عنایات را هم باز می کنند. خداوند متعال، خالق عالم است و تمام ما خلق او هستیم. نسبت خلق به خالق یکسان است؛ مگر این که انسان عملی را انجام دهد که به موجب آن برای خود قرب یا بعدی را ایجاد کند. ملاک قرب، تقوا است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاكُم»<sup>۲</sup>؛ «همانا آنان که با تقواترند، نزد خدا گرامی ترند». با نگاه نخست، این عبارت، جمله ای اخباری به نظر می رسد؛ اما اگر ژرف تر بنگریم، به چهار جمله دیگر برمی گردد: جمله اول، ظاهر همین آیه است؛ یعنی هر که با تقواتر است، گرامی تر است. جمله دوم این گونه به دست می آید: ملاک رشد، تقوا است. از این رو، برای جمله سوم باید گفت: اکنون که ملاک رشد تقواست؛ پس ملاک سقوط، بی تقوایی است. جمله چهارم را نیز این گونه برداشت می کنیم: هر که با تقواتر است، بالاتر است؛ پس آن که بی تقواتر است، پایین تر است. بر محور این چهار عبارت، برکات، عنایات و رفتن در وادی نور مطرح می شود. ابو جهل و پیامبر اکرم ﷺ هر دو مخلوق خداوند هستند. اگر پیغمبر اکرم ﷺ شخصیت ممتاز عالم وجود می شود برای این است که کاری کرد تا این عزت را به دست آورد. آنان که در شقاوت نظیر ندارند. هم کاری کرده اند که این چنین مبتلا شده اند.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۵.

برای زدودن پرده‌های حجاب، دو راه کلی وجود دارد:

۱. راه اول، از راه نشان دادن مسیر است. بی تردید، اگر پیامبران و ائمه اطهار علیهم‌السلام و کتاب‌های آسمانی نبود، ما گمگشتگان وادی ظلمت بودیم و وادی نور را پیدا نمی‌کردیم. یکی از کارهای انبیا این است که دست گمگشته‌ها را می‌گیرند و به سوی وادی نور راهنمون می‌سازند. برای مثال، کسی وارد قم می‌شود و آدرس حرم را می‌پرسد، به او می‌گویند: مستقیم برو، سپس سمت چپ حرکت کن، به حرم می‌رسی. ارائه‌الطریق یعنی همین. قرآن می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛<sup>۱</sup> هر که عمل نیک انجام دهد و ایمان آورد، ما او را به حیات طیبه می‌رسانیم». از این رو، اگر می‌خواهید به حیات طیبه برسید و از حیات پست دنیا آزاد شوید، راه آن «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا» و «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» است.

۲. گاهی نشان دادن مسیر از ارائه‌الطریق بالاتر می‌آید؛ در کنار ارائه‌الطریق، ایصال الی المطلوب است. گاهی ناخودآگاه دست تو را می‌گیرند، تو هم متوجه نیستی و خیال می‌کنی که به پای خود گام می‌نهی؛ اما اگر پرده‌ها کار رود، خواهی دید که دست تو را گرفته‌اند که زمین نخوری.

### هدایت به دست اهل بیت

فردی که در وادی معنویت سیر می‌کرد، با مشکلی روبه‌رو شد و برای رفع مشکل توصلات بسیاری پیدا کرد. ولی خبری را که او می‌خواست به دست نیاورد. به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شکایت کرد: یا رسول‌الله! ما این همه التماس می‌کنیم و شما به ما توجه و عنایت نمی‌کنید. در عالم خواب دید که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: فلانی، ما دست تو را نمی‌گیریم؟! هزار سال قبل از خلقت عالم، ما به یاد تو بودیم! چه می‌گویی؟! تو تا این جا آمدی یا ما تو را آوردیم؟ بنابراین، راه دوم، ایصال الی المطلوب است؛ یعنی دست شما را می‌گیرند و قدم به قدم تو را تا در خانه مقصود می‌رسانند. برای مثال، وقتی به قم می‌آیی و می‌پرسی حرم کدام طرف است؟ تنها آدرس را نمی‌گویند؛ بلکه دست تو را می‌گیرند و تو را تا در حرم می‌رسانند.

## امام حسین علیه السلام کشتی نجات

اگر انسانی تا این مرحله از معنویت بالا رود، مشمول عنایات خاصه می شود. جناب زهیر علیه السلام از شهدای کربلا است. وقتی او را به شهادت رساندند، امام حسین علیه السلام بسیار ناراحت شد و به قاتلان زهیر نفرین کرد. زهیر کیست؟ زهیر با کاروان خود حرکت می کرد. زهیر می گوید: طوری حرکت می کرد که با کاروان حسین علیه السلام روبه رو نشود. بدین ترتیب، آن جا که حسین علیه السلام کاروان را پیاده می کرد، کاروان زهیر راه می افتاد و آن جا که حسین علیه السلام راه می افتاد، کاروان زهیر پیاده می شد؛ اما روزی این دو کاروان به یک منزلگاه رسیدند. دیگر چاره ای نبود. یک سو حسین علیه السلام و یاران ایشان بردند و در دیگر سو، قوم و خویش زهیر بودند. در این منزلگاه، پیک اباعبدالله علیه السلام سوی خیمه زهیر می آید و او را می طلبد. زهیر می خواست با حسین علیه السلام ملاقات نکند؛ اما اکنون او سفیری فرستاده و زهیر را می طلبد. زهیر بلند شد و رفت، و چون بازگشت، زهیر دیگری شده بود. تمام بارها و اثاثیه را برداشت و گفت: من با اباعبدالله علیه السلام می روم و شما به راه خود بروید. ای زن! اکنون تو را هم طلاق می دهم که بعد از من راحت و آزاد باشی! ما همراه با اباعبدالله علیه السلام به سوی کربلا خواهیم رفت و تا پای جان حسین علیه السلام را یاری می کنیم. نورانیتی در زهیر بود که امام حسین علیه السلام او را طلبید.

در طول سفر اباعبدالله علیه السلام، افراد دیگری بودند که اوج پیدا کردند. مادری به نام قمر، تازه دامادی به نام وهب و تازه عروسی به نام هانیه از آن جمله اند. هر سه آنان مسیحی هستند. امام حسین علیه السلام کنار خیمه آنان رفت و دید پیرزنی آن جا نشسته است. از او پرسید: مادر چرا ناراحت هستی؟ پیرزن گفت: ما در این جا آب نداریم و گرفتار هستیم. بچه هایم رفته اند غذایی تهیه کنند. اگر خداوند آبی نیز عنایت کند، وضع ما بهتر می شود. امام حسین علیه السلام با عصا سنگ را کنار زد. ناگهان چشمه ای گوارای آشکار شد. آن پیرزن نگاهی به حسین علیه السلام کرد و دید این چهره سیمای یک فرد عادی نیست. پرسید: آقا، شما چه کسی هستید؟ امام حسین علیه السلام خود را معرفی کرد. من پسر پیغمبر هستم، ما را اهل کوفه دعوت کرده اند و ما به سوی کوفه در حرکت هستیم. وقتی بچه های او غروب رسیدند، از چشمه های آب پرسیدند، پیرزن گفت: در آن خیمه

روبه رو، آقای به نام حسین علیه السلام آمد، سنگی را کنار زد و این آب روان جاری شد. علاقه‌ای عجیب در دل آنان گره خورد. سپس، هر سه به دست اباعبدالله علیه السلام مسلمان شدند و همراه با ایشان به وادی کربلا آمدند. اکنون وهب تازه داماد می‌خواهد در روز عاشورا به میدان جنگ برود. زن او می‌گوید: وهب، می‌خواهی در رکاب پسر رسول خدا به شهادت برسی؟ مباد در قیامت مرا فراموش کنی! وهب گفت: نه، تو را به یاد دارم. هانیه گفت: نه، بیا با هم نزد اباعبدالله علیه السلام برویم و ایشان را به شهادت بگیریم. نزد حسین علیه السلام آمدند. هانیه گفت: یا اباعبدالله علیه السلام، شوهر من می‌خواهد به میدان جنگ برود. ما چند روزی است که با هم ازدواج کردیم. می‌دانم اگر به میدان بالا برود، دیگر بر نمی‌گردد. آقا، شما شاهد باشید که وهب مرا در قیامت فراموش نکند. از سوی دیگر، مادر وهب که عمری مسیحی بود، به پسرش گفت: وهب، به خدا از تو راضی نمی‌شوم تا در حضور حسین علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم نکنی. آن زن عمری مسیحی بود، نه با حسین علیه السلام کاری داشته، نه با پیغمبر صلی الله علیه و آله و نه با دین خدا، او چه نوری در باطن دارد که خداوند او را این چنین متحول می‌کند. نور که باشد، به دنبال تو خواهند آمد. وهب، پس از مدتی جنگیدن نزد ما در آمد و گفت: مادر راضی شدی؟ مادر گفت: نه، راضی نشدم. باید مقابل چشمان پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله جان خود را فدا کنی. دوباره به میدان جنگ رفت و این بار سر او را برای مادر انداختند. پیرزن تازه مسلمان، سر فرزند خود را در دست گرفت و روبه لشکر کرد و گفت: «سری را که برای خدا دادیم، دیگر نمی‌خواهیم». سپس سر را انداخت. در این هنگام، هانیه به یاری شوهر آمد، چوبی برداشت و خود روی جنازه وهب انداخت. خون‌ها را از سیمای شوهر پاک می‌کرد که او هم به شوهرش ملحق شد. آنان آن قدر اوج گرفتند و نورانیت یافتند که امام زمان علیه السلام بالای سر قبر آنان می‌آید و می‌فرماید: «بِأَبِي أُنْتُمْ وَأُمِّي»؛ پدر و مادرم فدای شما باد که جدم حسین علیه السلام را تنها نگذاشتید. در زیارت ناحیه مقدسه، امام زمان علیه السلام خطاب به همه شهدای کربلا، حتی همین وهب تازه مسلمان، می‌فرماید: خدا به من (امام زمان علیه السلام) توفیق دهد که با شما محشور شوم! چگونه انسان مسیحی دور از خدا، این‌گونه اوج می‌گیرد و پرواز می‌کند؟ تمام اینها برای نورانیت در باطن است. نور که در باطن باشد، روزی کار خود را می‌کند. پس، ما باید چه کار کنیم؟ یکی از



راه‌ها این است که از اهل بیت علیهم‌السلام جدا نشویم. تردیدی نیست که آنان اگر نورانیت ما را ببینند، به ما کمک می‌کنند.

### بزرگواری امام حسین علیه‌السلام

یکی از دوستان ما می‌گفت: «من در تهران منبر می‌رفتم. دو جوان پای منبر ما می‌نشستند که از شب اول محرم تا شب عاشورا می‌خندیدند. دهه محرم که تمام شد، گفتم. الهی شکر که دیگر اینها را نمی‌بینم! به قم آمدم و سال بعد همان صاحبخانه دوباره مرا دعوت کرد. با اصرار صاحبخانه پذیرفتم. شب اول منبر دیدم که آن دو جوان، در گوشه‌ای مؤذّب، سنگین و متین نشسته‌اند. تعجب کردم. آیا اینها همان جوان‌های سال قبل هستند؟! صحبت من که تمام شد، هر دو به سراغ من آمدند و گفتند: آقا از گناه ما درگذرید، ما متوجه نشدیم. گفتم: چطور شد که این طور متحوّل شدید؟ سال گذشته آن طور، امسال این طور؛ جریان چیست؟ آن گفتند: ما ده شب سال گذشته بی ادبی کردیم. شب آخر که جلسه تمام شد، پای من به یک قندان خورد و قندها ریخت. ما دو تا جمع شدیم، قندها را در قندان کردیم و گوشه‌ای گذاشتیم، به منزل که رفتیم، هر دو یک خواب دیدیم. خواب دیدیم که از در همین جلسه، حضرت اباعبدالله علیه‌السلام و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام هر دو با هم وارد شدند. دست ابوالفضل، یک کاغذ و قلم است. امام حسین علیه‌السلام فرمود: برادرم عباس جان! نام همه را بنویس. حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نام همه را نوشت و تا به مال دو نفر رسید، دست نگه‌داشت. امام حسین علیه‌السلام فرمود: برادرم، چرا نام این دو را نمی‌نویسی؟ ایشان گفت: حسین جان! اینها برای عزای تو نیامده بودند؛ اینان برای خنده آمده بودند. امام گفت: عباس جان! اگر چه برای عزای من نیامدند؛ اما یک قندان از سر راه عزادارهای ما کنار گذاشتند. بنابراین، به همین مقدار به من (حسین علیه‌السلام) حقی پیدا کردند.» نام هر دو را بنویس. تردیدی نیست که آن دو جوان کار کرده بودند که به خواب آنها آمدند و دستشان را گرفتند.

### اسلام آوردن راهب مسیحی

در مسیر به صومعه‌ای رسیدند و همان‌جا اتراق کردند. راهب آن صومعه می‌گوید: در شب، مشعلی روشن نبود؛ اما از صندوقی نوری به آسمان تالّو می‌کرد. در این هاله

نور دیدم که ملائکه به پایین می آید و می گویند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». گفتم: امیر این لشکر کیست؟ گفتند: خولی است. گفتم: شما چه چیزی به همراه دارید که بسیار گران قیمت است؟ گفت: سری همراه ما است. گفتم: سر کیست؟ گفتند: حسین بن علی علیه السلام است. گفتم: حسین علیه السلام کیست؟ گفت: پسر پیغمبر ماست. گفتم: شما پسر پیغمبر خود را کشته اید و سر او را برای دریافت جایزه از امیر می برید؟ گفتند: آری. گفتم: اگر نزد امیر برید، چقدر جایزه می دهد؟ گفتند: ده هزار درهم. گفتم: همین مقدار را به تو می دهم. گفت: برای چه؟ گفتم: ساعتی من را با این سر تنها بگذاری؟ آنان سر را به این راهب دادند. راهب سر را به درون صومعه برد و در را بست. دید که سر، محاسن و چشم‌ها را خون گرفته است. وی با آب و گلاب، تمام این سر را شست و تمیز کرد. سپس، سر را مقابل خود گذاشت و گفت: حسین علیه السلام، من که پیغمبر را ندیدم تا به دست او مسلمان شوم. ای ابا عبدالله علیه السلام، من همین لحظه به دست تو مسلمان می شوم و تو در قیامت شهادت بده که من به دست تو مسلمان شدم. آن راهب سر را می بوسید و می بویید و به آغوش می گرفت. این راهب، مسیحی است، اما نور و نزول ملائکه را می بیند، به دست ابا عبدالله علیه السلام هم مسلمان می شود و او را شاهد برای فردای قیامت خود می گیرد. حتماً نورانیتی در راهب بوده که چنین سعادت نصیبش می شود. راهب اگر نورانی نبود، نمی توانست نور سر امام حسین علیه السلام را ببیند.

### دستگیری از علامه طباطبایی

علامه طباطبایی می گوید: وقتی برای تحصیل علوم دینی به نجف رفتم، به زیارت حضرت علی علیه السلام مشرف شدم و به آقا گفتم: نزد چه کسی درس بخوانم؟ کدام درس را بخوانم و به کدام مدرسه بروم؟ من در این شعر غریبم. در همین حال بودم که آقای قاضی به من گفت: نگران نباش. درباره این که پیش کدام استاد و چه درسی را بخواند، غصه نخور. این جا علی بن ابی طالب علیه السلام صاحب خانه است و تو به دامان این عزیز آمده‌ای. برای چه غصه می خوری؟ ما بالای سر تو هستیم.

## حجاب‌کنانه

### هدایت‌ناپذیری باطن ظلمانی

اعمالی که ما انجام می‌دهیم، در باطن‌های ما اثر می‌کند. اگر اعمال، مثبت باشد، باطن نورانیت می‌گیرد و اگر اعمال منفی باشد، باطن ظلمت می‌گیرد. توفیقات ما به اعمال خیر، بستگی به مقدار نورانیت باطن دارد. به هر مقدار که باطن‌ها نورانی است، به همان مقدار نیز خدا برکات را نازل می‌کند. به مقدار ظلمت باطن نیز برای ما در نکبت‌ها باز می‌شود.

### حکایت لجاجت قوم ثمود

پیامبر قوم ثمود، حضرت صالح علیه السلام، به مردم فرمود: این ناقه را نگشاید. اگر ناقه را کشتید بلا نازل می‌شود. روز اول، چهره‌تان زرد می‌شود. روز دوم، چهره‌تان سرخ می‌شود. روز سوم، چهره‌تان سیاه می‌شود. روز اول که چهره‌تان زرد شد، توبه برای شما امکان دارد. روز دوم که چهره‌تان سرخ شد، برای شما توبه امکان دارد. اگر چهره‌تان سیاه شد، دیگر توبه امکان ندارد. آنان نافرمانی کردند و ناقه را کشتند و در روز اول، چهره‌هاشان زرد شد. روز دوم، چهره‌هاشان سرخ شد. آنان از روی لجاجت گفتند: چون گفتیم صالح را قبول نداریم، باید روی حرفمان بایستیم و او را قبول نکنیم! خیلی عجیب است. خیلی از ما این‌گونه هستیم. «من گفتیم»، روی حرف من